

بررسی مفاهیم اخلاقی در دیوان صائب تبریزی

حمید جعفری قریه علی*

مریم جعفرزاده**

چکیده

ادبیات فارسی با اخلاق و تعالیم اخلاقی آمیخته است. بازتاب مفاهیم اخلاقی در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان دیده می‌شود. در حقیقت می‌توان آثار برخی از آن‌ها را آینه اخلاق و تعالیم اخلاقی دانست. صائب تبریزی از جمله شاعرانی است که غزلیات او سرشار از مفاهیم والای انسانی و اخلاقی است. در این مقاله سعی بر آن است تا برخی از مفاهیم اخلاقی دیوان صائب که به‌گونه‌ای با آیات قرآنی در پیوند است بررسی گردد و نشان داده شود که صائب در کنار مضمون‌های ظریف و باریک‌اندیشی‌ها از این منبع ارزشمند غافل نبوده و مستقیم و غیر مستقیم از کلام قرآن برای تبیین و تفسیر دیدگاه‌های اخلاقی خود بهره برده است.

کلید واژه‌ها: اخلاق، صائب، آیات قرآنی

* استادیار دانشگاه ولی عصر رفسنجان

** کارشناس ارشد ادبیات فارسی



1- بخش اول: اخلاق پسندیده

پند و اندرزهای صائب گسترده‌گی خاصی در دیوان شعر او دارد. در این بخش به بررسی اخلاق پسندیده در شعر صائب پرداخته می‌شود.

1-1- احسان

احسان به معنی نیکی‌کردن و از جمله اخلاق پسندیده است. سید شریف جرجانی گوید: «احسان در لغت، به معنی انجام کار خیری است که انجام آن سزاوار و بجا باشد و در شریعت، احسان آن است که خدا را طوری بندگی نمایی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند». (جرجانی، 1360: 11) در نزد عرفا، احسان کمال عبودیت و پرستش خالصانه پروردگار است. (سجّادی، 1379: 94) در قرآن، به نیکی‌کردن به پدر و مادر (بقره: 83؛ نساء: 36؛ انعام: 151؛ ابراهیم: 41)، خویشاوندان، یتیمان، بینوایان، همسایگان، همنشینان، در راه‌ماندگان و... سفارش شده (نساء: 36) و در آیاتی، به پاداش نیکوکاران نیز اشاره گردیده است. صائب به مضامینی چون دستگیری فقرا، نیکی به یتیم، احسان به خلق، احسان به خود، احسان بی‌مّت، امر به کار خیر و باقیات الصالحات و... اشاره کرده است.



آیه: «... وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»... و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (بقره: 195)

احسان به دیگران، احسان به خود است. خداوند به احسان و یاری رساندن به دیگران سفارش کرده و برای احسان و نیکی، پاداش قرار داده است. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ...»: اگر نیکی کنید به خود، نیکی کرده‌اید... (اسراء: 7)

به گفته صائب، ثمر و بار نهال دستگیری، دستگیری است که به باغبان آن می‌رسد و یا در نهایت، به فرزند او خواهد رسید:

نهال دستگیری، دستگیری بار می‌آرد نماد بر زمین هر کس که کوری را عصاگیرد
(ج 3:1445)

چون صدف، هر کس که شد افتادگان را دستگیر چون نباشد در میان، نیکی به فرزندش کند
(ج 3: 270)

(ج 1، ص 210؛ ج 2، ص 489؛ ج 3، ص 1316، 1146؛ ج 6، ص 3011، 3247)

قرآن در آیات بسیاری به نیکی و احسان به یتیم و اطعام او سفارش کرده و خوردن مال یتیم را ناپسند می‌داند (بقره: 215، 220؛ نساء: 2، 8؛ بلد: 15؛ ضحی: 9). یتیم و دیگر مشتقات آن بیست و سه بار در قرآن وارد شده است.

آیه: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»: و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار. (ضحی: 9)

صائب یتیم را در منزلت هم‌چون عیسی مریم می‌داند و در ابیاتی، با توسل به تمثیل، حسن تعلیل و نظایر آن، به این مضمون می‌پردازد:

بی‌کس‌نواز باش که هر طفل بی‌پدر در منزلت، به عیسی مریم برابر است
(ج 2: 928)

از پاک گوهری چو صدف در دل محیط گهواره‌ای است بهر یتیمان، کنار من
(ج 6:3103)

احسانی که منت و آزارسانی در پی داشته‌باشد، ارزشی ندارد. و خداوند در



قرآن از آن نهی فرموده است. «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى...»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید... (بقره: 264)

صائب بهترین اخلاق را احسان بی‌منت می‌داند و به احسان پنهانی نیز دعوت می‌کند:

چو آب زندگی، جان‌بخش شو در پرده شبها مکن رسوا به احسان چهره پوشیده‌حالان را
(ج 1: 28)

ز اخلاق بزرگان هیچ خلقی به از احسان بی‌منت نباشد
(ج 4: 2177)

خداوند بندگان را به نیکی و انجام کارهای خیر دعوت کرده، از آنان می‌خواهد که در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرند. (بقره: 148) «...وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»: ...و کار خوب انجام دهید؛ باشد که رستگار شوید. (حج: 77)

مضمون آیه فوق در این ابیات صائب دیده می‌شود. همچنین صائب کلمه «خیر» را به طریق اقتباس همراه با تلمیح به کار برده است:

دست دعا بود سپر ناوک قضا در کار خیر صرف‌کن اقبال خویش را
(ج 1: 344)

درد می‌را به من خاک‌نشین بگذارید از پی خیر بنایی به زمین بگذارید
(ج 4: 1759)

2- بخشش

بخشش و جود در راه پروردگار از صفات پسندیده است. در قرآن به انفاق در راه خدا بسیار سفارش شده و در مدح اهل ایثار آیاتی آمده است. برترین درجات جود و سخا، ایثار است و آن عبارت است از «جود و بخشش مال با وجود نیاز و احتیاج به آن». (مجتبوی، 1366، ج 2: 163) میر سید شریف جرجانی در تعریف ایثار می‌آورد: «ایثار آن است که انسان، دیگری را در جلب منفعت و دفع ضرر بر



خود مقدم دارد و این مرحله، نهایت برادری است» (جرجانی، 1360: 27).

صائب در ابیاتی به این گونه مضامین و ابعاد مختلف آن‌ها اشاره می‌کند. در این جا ضمن بیان آیات به ذکر نمونه ابیات پرداخته می‌شود:

صائب به جاودانگی بخشش در راه خدا اشاره می‌کند. چنان‌که خداوند می‌فرماید:

«... وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ...»... و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بازخواهید یافت... (بقره: 110) نه زر و سیم و نه باغ و نه دکان می‌ماند هر چه در راه خدا می‌دهی آن می‌ماند (ج 4: 1685)

در آیات قرآن بیان شده است که آن چه در راه پروردگار انفاق گردد، به شخص بازگردانده می‌شود.

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»: مثل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر داناست. (بقره: 261)

صائب جود و بخشش و ایثار را سبب زیادی مال می‌داند:

زخرج، دخل کریمان یکی هزار شود در گشاده، در بسته است باغ مرا (ج 1: 305)

آن چنان کز کاوش، آب چشمه می‌گردد زیاد دخل ارباب کرم افزون ز سائل می‌شود (ج 3: 1321)

خداوند به بخشش و انفاق در زندگی سفارش می‌کند چرا که روز قیامت مجال داد و ستد نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آن چه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران، خود ستمکاران اند. (بقره: 254)



صائب در این ابیات به بخشش مال پیش از مرگ سفارش می‌کند و ابزار شاعرانه او تشبیه، تمثیل، حسن تعلیل و مذهب کلامی است:

در این ماتم‌سراه تا یک نفس چون صبح، مهمانی به شکرخنده، شیرین‌دار کام تلخ‌کامان را
(ج 1: 202)

مشو در روزگار دولت از افتادگان غافل به پیش پا نظر کن تا چراغت روشنی دارد
(ج 3: 1443)

1-3- ترک هوا و هوس

در زبان عربی، «هوی» به معنی «میل نفس» است. «هوا، تمایل نفس است به شهوات لذت‌بخش، بدون داعیه از شرع». (جرجانی، 1360: 155). در قرآن پیروی از هوای نفس مورد نکوهش قرار گرفته است. در روایات اسلامی نیز نفس، دشمن‌ترین دشمنان معرفی شده و جنگ با این دشمن «جهاد اکبر» نام گرفته است. (محمدی ری شهری، 1362، ج 6: 95).

عنان نفس کشیدن جهاد مردان است نفس شمرده‌زدن ذکر اهل عرفان است
(ج 2: 847)

از «نفس مطمئنه» در کلام صائب، به «نفس شریف» و «نفس سلیم» تعبیر شده - است:

تن به هر تشریف ناقص کی دهد نفس شریف؟ کعبه هیئات است پوشد جامه پوشیده را
(ج 1: 106)

آسوده است نفس سلیم از گزند دهر بیم از سگ شبان نبود گوسفند را
(ج 1: 338)

قرآن در آیات بسیاری انسان را از هواپرستی نهی می‌کند. چنان‌که می‌فرماید: «... وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أُمْرُهُ فُرُطًا»... و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن. (کهف: 28)



صائب در ابیاتی که اغلب لحن پند و اندرز و زبان ساده و مستقیم دارند، به نهی از هواپرستی می‌پردازد:

چشم بگشا؛ سبک از خواب گران کن خود را بر هوا پای بنه؛ تخت روان کن خود را
(ج 1: 249)

از هوا بگذر که هم پیراهن دریا نشد تا نکرد از سر هوای پوچ را بیرون حباب
(ج 1: 429)

در ابیات زیر، صائب به نتایج مطیع ساختن نفس اشاره می‌کند و اغلب با حسن تعلیل و تمثیل به بیان این موضوع می‌پردازد:

چون صدف آبله دست تو گوهر گردد اگر از زنگ هوس آینه را صاف کنی
(ج 6: 3333)

هوا را گربه فرمان کرده باشی دو صد بتخانه ویران کرده باشی
(ج 6: 3403)

1-4- تواضع

تواضع در لغت به معنی فروتنی کردن است. ملّا مهدی نراقی گوید: «تواضع یعنی شکسته‌نفسی که مانع شود آدمی خود را برتر و بالاتر از دیگری ببیند» (مجتبوی، ج 1: 437). تواضع از اخلاق پسندیده شمرده می‌شود. قرآن در آیاتی به تواضع و فروتنی امر کرده و ضمن آیاتی که در نکوهش تکبر و نهی از آن آمده، در واقع به تواضع، سفارش نموده‌است. همچنین در آیات 88 سوره «حجر» و 24 سوره «اسراء»، به ترتیب به تواضع در برابر مؤمنین و در مقابل پدر و مادر اشاره کرده‌است. صائب به خاکساری و تواضع پند و اندرز می‌دهد و برای آن، نتایج مهمی را برمی‌شمرد. وی در این رهگذر، از حسن تعلیل و تمثیل بهره‌می‌گیرد:



گر دل خود زنده خواهی، خاکساری پیشه کن به ز خاکستر لباسی نیست آتش پاره را
(ج 1: 108)

به گرد خاکساری، ده جلا آینه دل را که روشنگر به از خاکستر خود نیست اخگر را
(ج 1: 186)

خاکی نهاد باش که نور چراغ مهر هر چند پایمال شود، پایمال نیست
(ج 2: 1010)

(ج 2 ص: 903، 978؛ ج 3، ص: 1381، 1187، 1398، 1491، 1555؛ ج 4، ص: 1863، 1959، 1973، 1986؛ ج 5، ص: 2236، 2247؛ ج 6، ص: 2948، 3098، 3393.)

1-5- توبه

توبه به معنای بازگشت از خطا و پشیمانی از گناه است. ملا مهدی نراقی گوید: «توبه، پاک ساختن دل از گناه و بازگشتن از دوری درگاه الهی به نزدیکی است». (مجتبوی، 1366، ج 3: 65). پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «پشیمانی همان توبه است». (همان: 67). میر سید شریف جرجانی می‌گوید که توبه دارای سه معنی است: ندامت و پشیمانی، تصمیم به ترک بازگشت به کارهای حرام، تلاش نمودن در اداء مظالم (جرجانی: 42) «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. (فرقان: 70)

ابیات زیر به اولین مرحله توبه، یعنی ندامت و پشیمانی اشاره می‌کند:

طاعت کند سرشک ندامت گناه را ریزش سفید می‌کند ابر سیاه را
(ج 1: 357)

ریزش اشک ندامت غافلان را بس بود مشت آبی لشکر خواب گران را بس بود
(ج 3: 1283)

اعتراف به گناه و طلب آمرزش از پروردگار از صفات مؤمنان در قرآن بیان شده است.

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَسَىٰ أَلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»: و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند با آن که می دانند [که گناه است]، پافشاری نمی کنند. (آل عمران: 135)

صائب در ابیاتی به اعتراف به گناه کرده سفارش می کند:

تن به اقرار گناه کرده ده، آسوده شو چند گویی عذرهای اضطراب آلوده را
(ج: 1: 30)

در گنه کاری، به جرم خویشتن اقرار کن می کنی چون خواب، باری در میان راه باش
(ج: 5: 2348)

خداوند آمرزش و رحمت خود را از برای کسی که توبه کند قرار داده است و حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود که محبوب ترین بندگان در درگاه خداوند توبه کنندگان اند. (ملاً احمد نراقی، معراج السعادة: 501).

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است. (زمر: 53)

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»: و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. (نساء: 110)

صائب از گناه کرده بیم ندارد، چرا که به رحمت پروردگار امیدوار است:



چرا اندیشم از گرد گنه با رحمت یزدان؟ به دریا سیل چون پیوسته شد، یکرنگ می‌گردد
(ج:3: 1392)

1-6- توکل

توکل به معنی واگذار کردن کار خویش به دیگری است. در اصطلاح قرآن و اخلاق یعنی اعتماد کردن و تفویض امور خود به خداوند. علامه طباطبایی در مورد حقیقت توکل گفته‌اند: «حقیقت امر این است که تثبیت اراده انسان و رسیدن به مقصود در زندگی این جهانی احتیاج به اسباب و علل روحی دارد. انسان آن‌گاه که قصد ورود در کاری و انجام امر مهمی می‌کند، اسباب طبیعی آن را مهیا و آماده می‌سازد و هیچ چیز بین او و خواسته‌اش حایل و مانع نمی‌شود مگر اسباب و علل روحی، مانند: ترس، سستی، بی‌فکری و... و چون به خداوند توکل می‌کند، در حقیقت، به یک سبب و علتی توسل می‌جوید که غیر مغلوب است و همین امر باعث تقویت اراده و قوت روح وی می‌گردد». (طباطبایی، 1363، ج 4: 65)

«... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»... و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد. (آل عمران: 159)

در حالی که صائب به توکل اهمیت بسیار می‌دهد و می‌گوید:

با توکل، سفری شو که در این راه، به چاه هر که از دست نینداخت عصا می‌افتد
(ج: 4: 1573)

وی به حقیقت توکل نظر داشته و آن را بدون کار و کوشش، بیهوده و نادرست می‌داند. در نظر او توکل با بی‌کاری سازگار نیست:

صرف بیکاری مگردان روزگار خویش را پرده روی توکل ساز، کار خویش را
(ج: 1: 42)

بیکاری و توکل دور است از مروت بر دوش خلق مکن زنه‌ار بار خود را
(ج: 1: 406)

نیز: (ج 2، ص 814؛ ج 3، ص 1214؛ ج 4، 1806، 2111؛ ج 6، ص 3375)

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»: اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. (آل عمران: 160)

«... وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»: و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است... (طلاق: 3)

رزق ارباب توکل می‌رسد از خوان غیب نیست از دریا اگر آبی به جو دارد صدف (ج 5: 2484)

1-7- تهجد

تهجد، بیداری بعد از خواب را گویند. (بروجردی، 1366، ج 4: 152) در تعلیمات دینی، شب و سحرگاه زمان استجاب دعا دانسته شده است. در قرآن نیز به تهجد و شب‌زنده‌داری و استغفار در سحرگاه اشاره و سفارش شده است. صائب در ابیات بسیاری به اهمیت شب و سحرگاه و اجابت دعا در این دو وقت اشاره کرده است:

در این دو وقت، اجابت گشاده‌پیشانی است دل شب از نتوانی سپیده‌دم برخیز (ج 5: 2320)

قرآن در آیاتی، پیامبر (ص) را به شب‌زنده‌داری و عبادت خداوند امر می‌کند. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ»: و از شب اندکی را می‌غنودند. (ذاریات: 17)

صائب اهمیت شب را دریافته و آثار بسیاری از جمله گشایش گره و استجاب دعا را در شب بیان می‌کند:



شب را تمام اگر نتوانید زنده داشت چون غنچه روی دل به نسیم سحر کنید
(ج 4: 2081)

می کند خواب فراغت در شبستان لحد هر که این جا می کند شب زنده داری بیشتر
(ج 5: 2227)

سحر زمان نزول برکات و استجابت دعاست.

آیه: «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»:
[اینان اند] شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در
سحرگاهان. (آل عمران: 17)

بال و پر نهال امید است خاک پاک زنهار وقت صبح مکن فوت آه را
(ج 1: 357)

صیقل دل فیض آه صبحگاهی می دهد صبحدم بر صدق این معنی گواهی می دهد
(ج 3: 1340)

1-8- حسن خلق

حسن خلق از جمله اخلاق پسندیده ای است که در آیات و احادیث متعددی
به آن سفارش شده است. خدای تعالی به پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ
عَظِيمٍ». (قلم: 4) همچنین، رسول اکرم (ص) فرمود: «در ترازوی اعمال آدمی در
روز قیامت، چیزی بهتر از حسن خلق گذاشته نمی شود». (مجتبوی، 1366، ج 1،
375) همچنین فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، شما نمی توانید با اموال خود، به همه
مردم گشایش دهید؛ پس با آن ها با گشاده رویی و خوش رویی برخورد کنید» (همان -
جا) امام باقر (ع) فرمود: «کامل ترین مردم از لحاظ ایمان خوش خوترین آنان اند». (همان: 377).
ملاً مهدی نراقی گوید: «حسن خلق یا خوش اخلاقی در معنی اخص، نرم خویی و خوش سخنی و گشاده رویی است و از نتایج حلم می باشد». (همان: 373)
در ابیات متعددی از دیوان صائب، به اخلاق نیک و خوش خلقی سفارش شده -

تازه‌رویان غوطه در دریای رحمت می‌زنند خُلق کن با خلق، اگر لطف خدا می‌بایدت
(ج 2: 473)

باطن خود را مزین کن به اخلاق جمیل آنچه می‌ماند به حسن لایزال این است و بس
(ج 5: 2334)

در ابیاتی نیز صائب به ستایش خوی خوش پرداخته‌است:

آب و رنگ صورت ظاهر دو روزی بیش نیست حسن اخلاق جمیل از روی زیبا بهتر است
(ج 2: 498)

بر دل آزاده، حسن خلق بند آهن است از گل بی‌خار بیش از خار، دامن چیدنی است
(ج 2: 605)

«وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»: و اگر
به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی از ایشان روی می‌گردانی پس با آنان
سخنی نرم بگوی. (اسراء: 28) «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»: و گدا را مران. (ضحی: 10)
بخش وسیعی از دیوان صائب شامل مضامین والای اخلاقی است. سفارش به
خوش‌خلقی با کاربرد تمثیل و ارسال‌المثل، گیرایی پند او را دو چندان کرده‌است.
مرهم دل‌ها شدن، گره واکردن، ابرو گشاده‌بودن و جوان‌مردی از جمله تعبیرهای
صائب در این قسمت است:

اگر از دست احسان، مرهم دل‌ها نمی‌گرددی به خُلق، از خود تسلی دار باری اهل عالم را
(ج 1: 198)

چون وانی‌کنی گرهی، خود گره مباش ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست
(ج 2: 1011)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...»: پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر]
شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از
آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه.... (آل عمران: 159)



«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»؛ و با او سخنی نرم گوئید، شاید که پند پذیرد یا بترسد. (طه: 44)

به حسن خُلق دل‌ها را مسخّر می‌توان کردن به این عنبر، دو عالم را معطر می‌توان کردن (ج 6: 3011)

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم. (مؤمنون: 96)

صائب با تصویرسازی و مضمون‌پردازی به این عنصر اخلاق اسلامی اشاره کرده‌است:

به شیرینی توان بستن لب بیهوده‌گویان را ز هرکس بشنوی تلخی، دهانش پر ز شکر کن (ج 6: 3023)

1-9- ذکر

ذکر به معنی یادکردن است خواه با زبان یا قلب، نیز به معنای آنچه آهسته بر زبان آرند و ذکر، قرآن نیز معنا شده‌است؛ چرا که قرآن یادآور است. در قاموس قرآن آمده‌است: «ذکر به معنی حفظ شیء است. طبرسی نیز در ذیل آیه 40 سوره «بقرة» ذکر را حفظ شیء و ضد آن را نسیان، بیان کرده‌است». (قرشی، 1375، ذیل «ذکر».)

در آیات متعدّد قرآن کریم، ذکر به معنای یاد کردن پروردگار و عدم غفلت از خدا آمده‌است؛ گر چه معناهای دیگری را نیز داراست؛ از جمله: پند، سخن، آیات، کتاب و... که از موضوع بحث، خارج است.

صائب در ابیات بسیاری به یادکرد خداوند سفارش می‌کند. وی دمی را که به ذکر حق بگذرد برتر از عمر جاویدان می‌داند و حضور دل را در یادکرد پروردگار لازم می‌شمارد:

طایر یک‌بال بتواند فلک پرواز شد بی‌حضور دل، مبر زنه‌ار نام الله را
(ج 1: 98)

دمی که صرف به ذکر خدا شود «صائب» هزار بار به از عمر جاودان باشد
(ج 4: 1861)

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را
یاد کنید یادی بسیار. (احزاب: 41)

در بیت زیر، ذکر خدا به براق تشبیه شده که در شب معراج پیامبر (ص) تا
عرش از حرکت نایستاد:

باش در ذکر خدا دایم اگر جویایی کاین بُراقی است که تا عرش ناستد جایی
(ج 6: 3339)

«... وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»... و از غافلان مباش. (اعراف: 205)

مشو ز خاکدان عالم از یاد خدا غافل که نور ذکر، گوهر می‌کند این مهره گل را
(ج 1: 195)

برخی تنها در سختی‌ها و مشکلات به خداوند پناه می‌آورند و او را یاد می‌کنند
که این نیز نوعی غفلت است. خداوند در آیه 22 سوره «یونس»، حال کسانی را بیان
می‌کند که در آسایش از یاد خدا غافل‌اند و چون سختی رو به آنان آورد، خدا را
می‌خوانند.

بزرسی مفاهیم اخلاقی در دیوان صائب تبریزی // 41

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»: او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [به ناگاه]، بادی سخت بر آن‌ها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند؛ در آن حال خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند که: اگر ما را از این [ورطه] برهانی؛ قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد. (یونس: 22)



کار چون در گره افتد ز خدا یادکنیم عقده مشکل ما سبحة صد دانه ماست
(ج 2: 713)

خداوند در آیات اول سوره «مزمل» پیامبر را به ذکر دعوت می‌کند و از پرداختن به غیر باز می‌دارد. «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً»: و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او پرداز. (مزمل: 8)

صائب در بیت زیر به مضمون آیه 8 سوره «مزمل» اشاره کرده‌است.
تا چند به گرد سخن خلق برآیی؟ جز ذکر خدا صیقل شمشیر زبان چیست؟
(ج 2: 1067)

آن‌که از یاد پروردگار دل بگرداند و غافل شود عذابش افزون می‌گردد.
«لَنفَتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْأَلْهُ عَذَابًا صَعَدًا» تا در این باره، آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند وی را در قید عذابی [روز] افزون درآورد. (جن: 17)

صائب در بیتی، به طریق تمثیل این مضمون را به کار برده‌است:
چو ماهیان مشو از یادکرد ما غافل و گر نه روزی صیاد می‌کنیم تو را
(ج 1: 292)

10-1 - شکر

شکر به معنای سپاس‌گزاری است. غزالی گوید: «شکر شناخت نعمت است از خداوند، و حالت شادی دل است بدان نعمت و عمل به کار داشتن نعمت است در آن‌چه مراد خداوند است». (غزالی، 1364: 358) شکر از اصطلاحات عرفانی نیز هست. قشیری در تعریف شکر گوید: «حقیقت شکر نزدیک اهل تحقیق، مقرر آمدن باشد به نعمت منعم، بر وجه فروتنی». (قشیری، 1385: 262) و نیز شبلی گوید: «شکر دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت». (همان: 264)

قرآن در آیات بسیاری به سپاس‌گزاری از نعمت‌های پروردگار، سفارش کرده-
است. (بقره: 40، 47، 122، 231)



صائب در ابیاتی به زیبایی، به بی‌حد و اندازه بودن نعمت‌های پروردگار و ناتوان بودن انسان از سپاس آن اشاره می‌کند. همچنین، به شکر نعمت‌های پروردگار دعوت می‌نماید. در این جا، ضمن بیان آیات به ذکر ابیات پرداخته می‌شود:

«بَلِ اللّٰهِ فَاَعْبُدُوْهُ وَ كُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ»؛ بلکه خدا را بپرست و از سپاس گزاران باش. (زمر: 66)

یکی ده است هر آن نعمت بجا که تو داری نظر به گنگ کن، از شکر حق میند دهان را (ج 1: 408)

هست چون در هر نفس آماده صد نعمت تو را صائب از شکر خلا غافل نشستن خوب نیست (ج 2: 629)

فیض کاشانی شکر را بر سه نوع می‌داند: «شکر به زبان و آن این است که زبان را به حمد و ثنای الهی براند. و شکر به ارکان، آن است که هر نعمتی را در مصرف (خدایسندانه) به کار برد. و شکر به دل آن است که بدانند نعمت‌ها همه از جانب خداست». (فیض کاشانی، 1374: 178). صائب در مورد شکر عملی و شکر زبانی ابیاتی دارد.

شکر عملی:

به حرف و صوت نتوان شکر منعم را ادا کردن دهان کیسه می‌باید که صاحب مال بگشاید. (ج 3: 1564)

شکر زبانی:

ما ز نعمت، با زبان شکر قانع گشته‌ایم برگ این نخل برومند از ثمر شیرین‌تر است (ج 2: 498)

نعمت‌های پروردگار از شمار بیرون است؛ در نتیجه، انسان نمی‌تواند آن‌ها را به شمارش آورد. به گفته علامه طباطبایی عالم وجود با تمامی اجزا و اوصافش به هم پیوسته‌اند و هر یک در دیگری اثر دارد و این‌ها نعمت‌های خداوند هستند که قابل شمارش نیست و انسان از عهده شکر آن‌ها عاجز است. (طباطبایی، 1363، ج 12: 90)



آیه: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ». و از هر چه از او خواستید، به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً، انسان ستم‌پیشه ناسپاس است. (ابراهیم: 34)

به نظر صائب، تنها کسی که خاموش بنشیند قادر است شکر نعمت را به جا آورد؛ چرا که نعمت‌های الهی آن‌قدر بسیار است که هیچ‌کس را توان سپاس آن نیست. وی برای بیان این مضمون از تمثیل، حسن تعلیل و تلمیحات عرفانی و قرآنی استفاده می‌کند:

که می‌آید برون از عهده دریای شکر او؟ چه سازد گر نگرده آب، شمشیر زبان این‌جا؟
(ج: 1: 163)

که به این عمر کم از عهده برون می‌آمد گر خدا شکر به اندازه نعمت می‌خواست؟
(ج: 2: 714)

شکر نعمت که در حقیقت استعمال نعمت است به نحوی که احسان منعم را یادآوری و اظهار می‌کند و در مورد خدای تعالی برگشت به ایمان و تقوی می‌شود، مایه زیاد شدن نعمت و کفران آن باعث عذاب شدید است. (طباطبایی، 1363، ج 12: 31).

«وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود. (ابراهیم: 7)

نعمت شود زیاده به قدر زبان شکر نخلی است این‌که ریشه آن در دهان
توست (ج: 2: 957)

1-11- صبر

صبر به معنی شکیبایی و رزیدن است. ملأ مهدی نراقی صبر را «ثبات و آرامش نفس» در سختی‌ها و بلاها و «پایداری در برابر آن‌ها» می‌داند. (مجتبوی، ج 3: 355)



صبر از اخلاق پسندیده‌ای است که در قرآن به آن سفارش شده است. مشتقات این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. آیات 153 سوره «بقره»، 10 سوره «زمر» و همچنین سوره «عصر» از جمله این موارد است.

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»: پس صبر کن، صبری جمیل. (معارج: 5)

بیت زیر به عبارت قرآنی «صبر جمیل» مزین است:

بازیچه محیط حوادث شود چو موج در دست هر که لنگر صبر جمیل نیست
(ج 2: 1011)

در قرآن کریم برای کسانی که برای خشنودی پروردگارشان بر سختی‌های عبادت شکیبایی ورزیده‌اند، پاداش نیکو قرار داده شده است.

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيُذَرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»: و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی. (رعد: 22)

صائب با استفاده از تمثیل به شکیبایی بر بیداری شب و شب‌زنده‌داری سفارش می‌کند:

صبر بر تلخی بیداری شب کن «صائب» تا چو خورشید جهانتاب شکر خای صبح
(ج 2: 1124)

سختی‌های روزگار نباید مؤمن را از پای درآورد؛ مرگ، ترس، گرسنگی و... زمینه‌های امتحان خداوند است تا مؤمنان را بیازماید و صابران را بشارت دهد.

اما می‌توان گفت تفکر صائب در موضوع صبر و بازتاب آن در شعرش، آشنایی او را با مفاهیم والای اخلاقی که در اصل ریشه در دین و تعالیم دینی دارد، می‌رساند:

صبر کن بر تلخ‌کامی‌ها که آخر، روزگار چشمه‌سار نوش سازد بوسه‌گاه نیش را
(ج 1: 42)



صبر بر آزار دیگران چه آن آزار به طعنه و زخم زبان و فحش و بدگویی باشد و چه در مقام انتقام بر نیامدن، از اخلاق پسندیده‌ای است که قرآن به آن اشاره کرده- است.

آیه: «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: قطعاً، در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده‌اند [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید؛ و [لی] اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست. (آل عمران: 186)

صائب زخم زبان را محکی برای عیار صبر افراد می‌داند و به شکیبایی در برابر زخم زبان دیگران سفارش می‌کند:

صبر بر زخم زبان کن اگر از اهل دلی غنچه را در بغل خار نهان می‌دارند
(ج 4: 1702)

صبر بر زخم زبان‌ها کن که هر زخم زبان کعبه دل را بود خار مغیلان دگر
(ج 5: 2234)

1-12- صلح

صلح به معنی سازش است. در اصطلاح عرفا «صلح از ارکان تصوف است که صوفی صلح کل است. همه چیز از نظر عارف جمال و زیبا و زیبایی است تا آنجا که جهان و جهانیان بر اساس صلح و آشتی استوارند. تا اضرار سازش نکنند، موجودی تفرّج خارجی نیابد.» (سجادی، 1379، ج 2: 1113)

در قرآن کریم، شش آیه به مسأله صلح پرداخته است. (نساء: آیات 35، 114، 128؛ انفال: آیه 1؛ حجرات: آیات 9 و 10)

«...وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...»... سازش بهتر است... (نساء: 128) «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأُصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...»: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بکشد میان آن دو را اصلاح دهید. (حجرات: 9)

در ابیات زیر صائب با لحن اندرز و یکی دو مورد به زبان تمثیل، به برتری صلح می‌پردازد:

خلق خوش چون صلح می‌سازد گوارا جنگ را می‌نماید چرب‌نرمی مومیایی سنگ را
(ج 1: 56)

«صائب»، نصیحتی است ز صاحب‌دلان مرا تا صلح ممکن است مکن اختیار بحث
(ج 2: 1107)

صلح اگر خوشتر بود از جنگ پیش عاقلان بر دل آزادگان، هم صلح و هم جنگ است بار
(ج 5: 2199)

1-13- عدل

عدل و عدالت به معنی دادگری است و در مقابل ظلم می‌آید. در اخلاق، «عدل» حالت وسط میان افراط و تفریط در هر کار است. (جرجانی، 1360: 103-104)

خداوند در قرآن به عدالت و دادگری امر می‌کند. آیات 90 سوره «نحل»، 8 سوره «مائده»، 128 و 135 سوره «نساء» از جمله این آیات‌اند. در آیاتی نیز به عدل الهی اشاره شده است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...»: در حقیقت خدا به دادگری و احسان فرمان می‌دهد. (نحل: 90)

صائب زیر تأثیر احادیث اسلامی، ارزش یک ساعت دادگری را بالاتر از

هفتاد سال عبادت می‌داند:

عدالت کن که در عدل آنچه یک ساعت به دست آید میسر نیست در هفتاد سال اهل عبادت را
(ج 1: 179)

از دو سر عدل، ترازوی گران تمکینی است که نرنجانند کسی را و نرنجیده گذاشت
(ج 2: 805)

«وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ...»: و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز... (لقمان: 19)



قدم برون منه از شارع میانه روی که از کنار غم بیکرانه برخیزد
(ج 4: 1839)

1-14- عیب پوشی

عیب پوشی یا پرده بر عیب های مردم نهادن و آن ها را آشکار نکردن از صفات پسندیده- ای است که در علم اخلاق به آن بسیار سفارش شده است و در مقابل عیب جویی می آید. خداوند در آیه 12 سوره «حجرات» امر می کند که به جست و جو در عیوب مردم نپردازید. مضمون عیب پوشی در قرآن از آیاتی که در نکوهش عیب جویی و نهی از آن آمده است؛ به دست می آید. در بخش اخلاق رذیله، درباره عیب جویی به عنوان یکی از رذایل اخلاقی بحث خواهد شد.

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا...»: ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است و جاسوسی مکنید. (حجرات: 12)

صائب چشم پوشی از عیوب دیگران را سبب بینایی و بصیرت می داند و تأکید می کند که اگر می خواهید که عیبتان پوشیده بماند، پرده پوش عیوب مردم باشید:

پرده پوش خلق باش؛ از صد بلا ایمن نشین تیره گردد از نفس آینه چون ستار نیست
(ج 2: 632)

فغان که مردم کوتاه نظر نمی دانند که بستن نظر از عیب خلق، بینایی است
(ج 2: 875)

بیوش چشم خود از عیب تا شوی بی عیب که عیب پوش کسان پرده دار خود باشد
(ج 4: 1857)

1-15- فرو بردن خشم

کظم غیظ یا فرو بردن خشم از جمله اخلاق پسندیده ای است که بسیار به آن سفارش شده است. رسول خدا (ص) فرمود: «هر که خشمی را فرو برد که اگر بخواهد می تواند آن را اعمال کند، خدا روز قیامت دلش را از خشنودی و رضا پر

می‌کند». (مجتبوی، 1366، ج 2: 363). در قرآن در سوره شوری یکی از ویژگی‌های مؤمنان این است که چون به خشم آیند، در می‌گذرند.

صائب از ترکیب «خشم خوردن» (فرو بردن خشم) جنبه‌ی ایهامی آن را در نظر دارد و آن را لقمه‌ای حلال بیان می‌کند.

مکن به خوردن خشم و غضب ملامت من نمی‌توانم از این لقمه حلال گذشت
(ج 2: 900)

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نکوکاران را دوست دارد. (آل عمران: 134)

نیست جز خشم و تو از جهل برون می‌فکنی لقمه تلخ نمایی که حلال است تو را
(ج 1: 242)

خشم است خوردن من و عیب است پوششم این است از زمانه لباس و غذا مرا
(ج 1: 349)

16-1 - قناعت

قناعت؛ یعنی راضی شدن به اندک. ملأ مهدی نراقی گوید: «آن ملکه‌ای است برای نفس که موجب اکتفا کردن از مال به قدر حاجت و ضرورت است، بدون این-

که در طلب زیاده بر آن سعی کند و خود را به رنج و تعب افکند». (مجتبوی، 1366،

ج 2: 138) امام علی (ع) می‌فرماید: «قناعت توانگر می‌سازد». (تمیمی آمدی، 1373، ج

1: 15). نیز، آن حضرت قناعت را مالی می‌داند که تمام نمی‌شود. (نهج البلاغه، ص

1113) مفهوم قناعت به عنوان یکی از فضایل اخلاقی از آیه 97 سوره «نحل» گرفته

شده است. «از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند منظور از «حیات طیبه» در آیه شریفه «مَنْ

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل: 97) چیست؟

فرمود: حیات طیبه «قناعت» است». (مهدوی کنی، 1378: 649 به نقل از نهج البلاغه

فیض الاسلام، حکمت 221)



در ادب فارسی، به ویژه اشعار تعلیمی به قناعت سفارش شده است. صائب در ابیات بسیاری به قناعت و نتایج آن اشاره کرده، قناعت را چون آب باریکی می‌داند که تمام نمی‌شود و آسودگی را در آن می‌داند:

زمین ریگ‌بوم حرص سیرابی نمی‌داند قناعت مرد را آبی به روی کار می‌آرد
(ج 3: 1411)

مدو دنبال روزی، پا به دامان قناعت کش که گندم از زمین بیرون گریبان‌چاک می‌آید
(ج 3: 1551)

ز فیض بی‌ثمری، سرو فارغ از سنگ است به برگ سبز قناعت کن از بهار و برو
(ج 6: 3171)

ج 1، ص: 23، 68، 168، 203، 233، 334، 403، 451؛ ج 2، ص: 494، 1029، 1277؛ ج 3، ص: 1248، 1249، 1278، 1390؛ ج 4، ص: 1858، 1898؛ ج 5، ص: 2274، 2275، 2290، 2428، 2595؛ ج 6، ص: 2910، 3008، 3014، 3075، 3076، 3121، 3278.

17-1- مشورت

مشورت به معنای رای‌زنی است. راغب مشورت را استخراج رأی از مستشار می‌داند؛ زیرا که «از او اخذ می‌شود». (راغب اصفهانی، 1380، ذیل «شور»). در قرآن کریم، آیاتی درباره مشورت پیامبر اکرم (ص) با مؤمنان و نیز مشورت آنان با یکدیگر دیده می‌شود. «وقتی که آیه شریفه وَ شاورَهُمْ فِي الْأُمْرِ نازل شد پیغمبر فرمود که خدا و رسولش بی‌نیاز از مشاوره هستند ولی آن را در این امت قرار داد تا رحمتی برای آن‌ها بوده باشد» (طباطبایی، 1363، ج 4: 122).

آیه: «... وَ شاورَهُمْ فِي الْأُمْرِ...»... در کار [ها] با آنان مشورت کن... (آل عمران: 159)
ایباتی که صائب در موضوع مشورت بیان می‌کند گرچه کمتر از دیگر مضامین دیوان او است، اما تعالیم خویش را در همین اندک نیز بیان کرده است؛ به مشورت با مردان با تجربه امر می‌کند و از مشورت با نفس بر حذر می‌دارد:

بی‌مشورت مباحث که سرکردگان راه یک گام بی‌صلاح توکل نمی‌زنند
(ج: 4:2029)
عقل سختی دیدگان شمشیر صیقل داده‌ای است مشورت زنه‌ار با مردان کار افتاده کن
(ج: 6: 2948)

1-18- وفای به عهد

عهد به معنی نگهداری و مراعات پی در پی چیزی است. در قاموس قرآن آمده‌است پیمان را از آن جهت عهد گویند که مراعات آن لازم است. (قرشی، 1375، ذیل «عهد»). در قرآن، به وفای به عهد و پیمان سفارش و تأکید شده، نقض آن مورد نکوهش قرار گرفته‌است. در آیات 34 سوره «اسراء»، 152 سوره «انعام» و 91 سوره «نحل»، خداوند مؤمنان را به وفای به عهد امر می‌فرماید. همچنین، در آیات 10 سوره «مائده»، 56 سوره «انفال»، 8 سوره «مؤمنون»، 54 سوره «مریم»، 2 و 3 سوره «صف» و 32 سوره «معارج»، به مسأله عهد اشاره شده‌است.

آیه: «...وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»... و به پیمان [خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد. اسراء: 34)

گر اظهار پشیمانی کند، گردون مشو ایمن که بد عهد از پشیمانی، پشیمان زود می‌گردد
(ج: 3: 1383)

وفا به عهد نمودن خوش است پیش از وقت که ماه سی شبه بر دیده‌ها گران باشد
(ج: 4: 1860)

2- بخش دوّم: اخلاق ناپسند

اخلاق ناپسند بخش دیگری از فصل اخلاق است که در این‌جا مباحث آن بیان می‌گردد.

2-1- استغنا

استغنا در معنای مثبت و منفی به کار می‌رود. در معنای منفی «خود را بی‌نیاز



دیدن است». استغنا در عرفان به معنای مثبت به کار رفته است و آن بی‌نیازی و قطع علاقه از حطام و بهره‌های دنیا است. (سجّادی، 1379، ج 1: 178). علامه طباطبایی استغنا را «طلب غنا و ثروت از راه ندادن و جمع کردن» (طباطبایی، 1363، ج 20: 704). معنا کرده است. در آیات اول سوره «تکواثر»، 55 و 56 سوره «مؤمنون»، 6 و 7 سوره «علق» به استغنا اشاره شده است.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٍ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى: «حقاً که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد. (علق: 6-7)

در ابیات زیر استغنا در معنای منفی آن به کار رفته است؛ صائب استغنا را توانایی می‌داند که در برابر فقر و نداری می‌آید. نمونه‌ای از ابیات او این‌ها هستند: نمی‌بینی ز استغنا، به زیر پا؛ نمی‌دانی که آخر می‌شود خار سر دیوار، مژگان‌ها (ج 1: 3)

بود هر ذره زین خاک سیه، خورشید رخساری مبادا بر زمین از روی استغنا نهی پا را (ج 1: 172)

با توانایی به اهل فقر استغنا مزین عاجزان را دستگیری کن، به دولت پا مزین (ج 6: 2942)

2-2- اسراف

اسراف به معنی زیاده‌روی است. راغب گوید: «اسراف تجاوز از حد است در هر کار، هر چند در انفاق شهرت دارد». (قرشی، 1375، ج 3: 257). جرجانی اسراف را «صرف مال در محل لایق ولی زیاده از مقدار لایق» می‌داند. (جرجانی، 1360: 20). اسراف در قرآن در معانی متعدّد «تجاوز در گناه و نافرمانی»، «از حد گذشتن در انفاق» و «زیاده‌روی در خوردن یا مصرف آنچه حلال است» و به همراه حرف «فی» در دو معنای «افراط و زیاده‌روی در کاری» و «تفریط و تقصیر در عمل صالح و حق خداوند» آمده است. (خرّمشاهی، 1377، ج 1: 214) در قرآن، اسراف‌کاران، «برادران شیطان» نامیده شده‌اند (اسراء: 27).



«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»: و کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو [روش]، حدّ وسط را برمی گزینند. (فرقان: 67)

«وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرُوهُ تَبذِيرًا»: و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و ولخرجی و اسراف مکن. (اسراء: 26)

صائب اسراف در انفاق را به «باددستی» تعبیر می کند:

به باددست، کلید خزانه را مسپار مده به دست صبا، زلف عنبرافشان را
(ج 1: 310)

ز خرج، بیش شود دخل، باددستان را که سربلندی خرمن ز خوشه چین باشد
(ج 4: 1863)

هر چه می آید به دست باددستان، می رود اعتماد دل به زلف دلستان خود مکن
(ج 6: 2951)

2-3- بخل

بخل در لغت به معنی امساک کردن و خست است و در برابر «سخا» به کار می رود. «بخل امساک موجودی است از محلی که نباید امساک شود». (راغب اصفهانی، 1380، ذیل «بخل»). بخل در معنای عرفانی، از صفات رذیله ای است که «فرد را از کمک به دیگران باز می دارد و مانع از جود و بخشش او می شود و اگر نعمتی به کسی رسد، او را ناخوش می سازد». (سجادی، 1379 ج 1: 390). در احیاء علوم الدین آمده است: «ضحاک، قول خدای را که فرموده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا». (یس: 8) در بخل تفسیر کرده است؛ یعنی دست های ایشان را از نفقه کردن در راه خدا باز داشته ایم و هدایت نمی یابند. و کعب [الاحبار] گفت: هیچ بامدادی نباشد که دو فریشته ندا کنند: ای بار خدای، مال ممسک را تلف گردان و منفق را خلف ده». (غزالی، 1381: 535).



در قرآن، بخل از خوی‌های ناپسند شمرده شده و به معنی مضایقه در مال و ترک ایثار آمده است.

آیه: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»: و کسانی که به آن چه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند هرگز تصور نکنند که آن [بخل] برای آنان خوب است؛ بلکه برایشان بد است. به زودی، آن چه به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود.... (آل عمران: 180)

صائب نیز بخل را به معنی ترک ایثار به کار برده است:

چنان چکیده بخل‌اند این گران‌جانان که نیم قطره به ابرام نیشتر، ندهند
(ج 4: 1905)

چه جای زر که در انصاف، بخل می‌ورزند؟ ز بی‌مروتی اهل این زمان فریاد
(ج 4: 1769)

صائب بخل ورزیدن بخیل را، جودی از طرف او می‌داند؛ چرا که خست و بخل سبب آزادی بنده از قید منت می‌شود. فرد خسیس اگر هم نیکی کند، آن را با منت از بین می‌برد. خداوند در قرآن - آیه‌ی 263 سوره‌ی «بقره» - می‌فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ عَنِي حَلِيمٌ»: گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان] و گذشت [از اصرار و تندی آنان] بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است».

چرا ستایش بخل از کرم فزون نکنم؟ که هست منت آزادی از بخیل مرا
(ج 1: 305)

نتوان به کرم بنده‌ی خود کرد جهان را این‌جاست که هر کس که بخیل است کریم است
(ج 2: 1048)

خداوند بندگانش را از بخل باز داشته و آنان را به انفاق فرا می‌خواند و می‌-

فرماید: هر کس بخل ورزد تنها به زیان خویش بخل ورزیده است.

«ها أَنْتُمْ هَوْلَاءِ تُدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ...»: شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده‌اید پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گر نه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید... (محمد: 38)

صائب نیز سزای بخیل را «قهر خداوند» دانسته است و برای آنان که سائل را از در خود می‌رانند، «محتاج شدن» را پیش‌بینی می‌کند:

همین بس است ز قهر خدا سزای بخیل که فقر دارد و از مزد فقر، نومید است
(ج 2: 826)

شود گشادگی‌اش قفل بستگی «صائب» ز هر دری که گدا ناامید برگردد
(ج 4: 1775)

2-4- تهمت

تهمت، افتراء و نسبت کذب است. نراقی می‌گوید: «بهتان آن است که چیزی بگویی درباره مسلمانانی که آن را کراهت دارد و در او نیست. لذا، بهتان از نظر گناه، شدیدتر از غیبت و دروغ است». (مجتبوی، 1366، ج 2: 324).

آنچه از تهمت در ابیات صائب آمده بیشتر «نسبت کذب و افتراء به فرد پاکدامن» است. صائب دامان پاکان را از «خار تهمت» فارغ می‌داند و ابیات او ذهن را به آیات سوره نور سوق می‌دهد، آن‌جا که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا». و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس، آن را به بی‌گناهی نسبت دهد قطعاً، بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. (نساء: 112)



دامن پاک گهر از گرد تهمت فارغ است ابر اگر بر سینه دریا گذارد سینه را
(ج 1: 119)

پاک دامانان حریف خاک تهمت نیستند شرم دار از غنچه ای بلبل؛ نواخوانی بس است
(ج 2: 510)

پاک دامان را غمی از تهمت ناپاک نیست بحر را از پنجه خونین مرجان باک نیست
(ج 2: 647)

جای شگفتی است که صائب در این مثال‌ها همه جا در کنار تهمت، به پاکی
دامن نیز نظر داشته‌است.

2-5- حرص

حرص در لغت به معنی «علاقه شدید» و یکی از اخلاق رذیله است که انسان
را به گرد آوردن آنچه بدان نیاز ندارد بر می‌انگیزد. ملأ مهدی نراقی می‌گوید:
«حرص بیابانی است تاریک و بیکران و دره‌ای بس عمیق که ژرفای آن ناپیداست.
هر که در آن گرفتار آمد گمراه و نابود شد و هر که در آن افتاد به هلاکت رسید و
باز نگشت». (مجتبوی، 1366، ج 2: 137). از حریص در قرآن با لفظ «هلوع» آمده-
است (معارج: 70). هلوع کسی است که از شر و ضرر می‌نالند و بر مال، حریص و
بخیل است. این لفظ فقط یک بار در قرآن مجید آمده‌است. (قرشی، 1375، ذیل
«هلع»)

حرص گاه در معنای مثبت نیز به کار می‌رود؛ از جمله، در آیه 128 سوره
«توبه»، پیامبر اکرم (ص) «حریص بر مؤمنین» معرفی شده‌است.

صائب حرص را در معنای منفی‌اش به کار برده و آن را به آتش تشبیه کرده-
است. همچنین به جنبه‌هایی چون حرص در مال‌اندوزی، حرص بر روزی و حرص
در کهن‌سالی اشاره دارد که در زیر به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود.

خداوند در نکوهش حریصان بر مال می‌فرماید: «أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ
يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»: بر مال حریص‌اند. آنان

ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این [کار] همواره بر خدا آسان است. (احزاب: 19)

در نظر صائب، حرص آتش است. همان‌گونه که خس و خاشاک آتش را شعله‌ور می‌سازد، جمع مال نیز حرص را بیشتر می‌کند و جلو خاموش شدن آن را می‌گیرد:

آتش حرص از زبان‌بازی، پریشان می‌کند گر شود مشت سپندی هم‌چو مجمر رزق ما
(ج 1: 131)

به سیم و زر، نشود حرص و آز کم «صائب» که نیست از خس و خاشاک، سیری آتش را
(ج 1: 295)

امام علی (ع) می‌فرماید: «الرَّزْقُ مَقْسُومٌ، الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ»؛ روزی پخش شده است و حریص از زیاده بر قسمت خود محروم است. (تمیمی آمدی، 1373، ج 1: 34)
نمی‌بیند به دنبال خود از حرص طلب غافل و گر نه روزی از دنبال روزی خواره می‌آید
(ج 3: 1552)

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «يَتَشَبَّهُ ابْنَ آدَمَ وَ تَشَبُّ فِيهِ خِصْلَتَانِ: الْحَرِصُ، وَ طُولُ الْأَمَلِ» آدمی زاد پیر می‌گردد و دو خصلت در او جوان می‌شود: حرص و آرزوی دراز. (مجتبوی، 1366، ج 2: 1380).

ابیات بسیاری در دیوان صائب به حرص در کهنسالی اشاره کرده‌است، در زیر به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم:

در خانه‌های کهنه بود، مور و مار بیش حرص و امل به طینت پیران فزون‌تر است
(ج 2: 925)

حرص پیران شود از ریزش دندان افزون صدف از بی‌گهری‌ها کف سائل گردد
(ج 4: 1580)

(ج 5، ص 2282) (ج 6، ص 2982) ج 1، ص: 268؛ (ج 2، ص 778) ج 2، ص: 567، 640، 778، 878، 938؛ ج 3، ص: 1520؛ ج 4، ص: 1585، 1591، 2063، 2240؛ ج 5، ص: 2461

2-6- حسد

حسد در لغت به معنی بد دیگری را خواستن است. راغب گوید: «آن، گاهی توأم با سعی در از بین بردن نعمت دیگران است» (راغب، 1380، ذیل «حسد»). در قرآن، در آیاتی از حسد نکوهش شده است. (نساء: 54، بقره: 109؛ فتح: 15 و فلق: 5). طبرسی در مجمع البیان گفته که خداوند همه شرور را در سوره فلق جمع کرده است و در پایان، از حسد نام برده تا دانسته شود که پست‌ترین و ناپسندترین خصلت‌ها، خصلت حسد است. (طبرسی، ج 5: 569) در روایات نیز از حسد و حسادت نکوهش شده است. امام صادق (ع) فرمود: «همان‌طور که آتش هیزم را می‌سوزاند، حسد ایمان را می‌خورد». (کلینی رازی، 1368، ج 2: 306)

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»: و زنهار آن‌چه را خداوند به [سبب] آن بعضی از شما را بر بعضی [دیگر] برتری داده آرزو مکنید. برای مردان، از آن‌چه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است و برای زنان [نیز] از آن‌چه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست. (نساء: 32)

از دید صائب، حاسد مانند کسی است که بر آتش نشسته و قابل دل‌سوزی و ترخم است و حسد دروازه دوزخ محسوب می‌شود:

حسد به اهل حسد کار می‌کند «صائب» چنان‌که آتش سوزنده می‌خورد خود را (ج 1: 293)

کجا ز بوتۀ دوزخ خلاص خواهد یافت؟ کسی که پاک نکرده است از حسد خود را (ج 1: 293)

افراد حسود از این‌که خداوند به دیگران چیزی عطا کند رنج می‌برند و بر او حسد می‌ورزند. صائب بی‌نوایی خود را دلیلی می‌داند که از شر حسود در امان بماند:

به بینوایی از این باغ پر ثمر «صائب» خوشم، که نیست محابایی از حسود مرا
(ج 1: 303)

عیش چون شد عام، گردد پرده چشم حسود وای بر آن گل که در گلزار، تنها بشکفد
(ج 3: 1206)

2-7-خشم

غضب حالتی است که بر اثر عوامل مخصوصی به انسان عارض می‌شود و آن توأم با تأثر و تغییر حالت است. (قرشی، 1375، ج 5:104) غزالی می‌نویسد: «آمده‌است که ذوالقرنین فریشته‌ای را دید؛ گفت: مرا علمی آموز که بدان ایمان و یقین من بیفزاید. گفت: در خشم مشو؛ چه، شیطان در هیچ حالی بر فرزند آدم چنان قادر نباشد که در حال خشم. پس خشم را فرو خور و به وقار و آهستگی وی را ساکن کن و از تعجیل بپرهیز که چون تعجیل کنی، حظّ خود در نیابی. و بر دور و نزدیک، نرم و آسان گیر باش و جبار ستیزه‌کار مباش». (غزالی، 1381: 342) امام علی (ع) نیز در نکوهش خشم و غضب می‌فرماید: «الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَن كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا، وَمَن أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا»: خشم آتشی است افروخته، هر که فرو خورد آن را خاموش کند آن آتش را و هر که رها کند آن را خواهد بود اوّل کسی که سوخته شود به آن آتش. (تمیمی آمدی، 1373، ج 2: 47-48)

در قرآن کریم ضمن آیات بسیاری، به غضب الهی اشاره شده‌است. مراد از خشم خداوند انتقام و عذابی است که بر اثر بیکاری در دنیا و آخرت بر شخص وارد می‌شود (قرشی، 1375، ذیل «غضب») و نقطه مقابل خشم و غضب، فرو خوردن خشم «کظم غیظ» است که از اخلاق نیکو برشمرده می‌شود و در آیه 134 سوره «آل عمران» به آن اشاره‌رفته‌است.

آیه: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»: همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نکوکاران را دوست دارد. (آل عمران:

(134)



صائب، خشم را آتش سوزاننده‌ای می‌داند که اوّل گریبان «خشم‌کننده» را می‌گیرد:

سرکشی بر آتش خشم است دامان صبا خاکساری خاک در چشم عداوت کردن است
(ج 2: 538)

صائب قساوت قلب و خفت را از آفات غضب می‌داند:

بی‌گناهان در غضب حدّ گنهکاران خوردند می‌زنند از خشم، شیران بر زمین دنبال‌ها
(ج 1: 156)

به جز خفت ندارد حاصلی خشم و غضب «صائب» به غیر از کف چه از آشفتن دریا شود پیدا؟
(ج 1: 164)

صائب همچنین، به موضوع فروبردن خشم و کظم غیظ اشاره کرده‌است:
زهر تریاق به اکسیر مدارا گردد خشم را هر که فرو خورد توانا گردد
(ج 4: 1575)

2-8- دروغ

دروغ‌گفتن از اخلاق رذیله‌ای است که در قرآن، مورد نکوهش قرار گرفته و از آن نهی شده‌است. معادل عربی دروغ، «کذب» است؛ اما با تعبیرهای دیگر نیز از آن یاد شده‌است و خداوند بر دروغ‌پردازان مرگ و لعن می‌فرستد: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ»: مرگ بر دروغ‌پردازان. (ذاریات: 10) و نیز می‌فرماید: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»: ... در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند. (زمر: 3)

صائب نیز به این اخلاق ناپسند اشاره کرده و انسان را از آن باز می‌دارد. در این عرصه نیز به تصویرپردازی و تشبیه و تمثیل دست می‌یارد:

در نور صبح محو شود ظلمت دروغ شب را کند به نیم نفس تار و مار صبح
(ج 2: 1126)

در نور صدق، محو شود دعوی دروغ ظلمت به گرد می‌رود از کاروان صبح
(ج 2: 1128)

شرر کذب به یک چشم‌زدن می‌میرد تکیه بر دوستی اهل هوس نتوان کرد
(ج 4: 1625)

2-9- ریا

ریا اظهار عمل نیک در جلو دیدگان مردم است و آن این است که شخص «کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان دادن به مردم باشد نه برای تقرب به خدا». (قرشی، 1375، ذیل «رئاء») غزالی گوید: «اصل ریا طلب منزلت است در دل-های مردمان به نمودن خصال جمیل ایشان را؛ الا آن است که جاه و منزلت در دل-ها به عمل‌هایی جز عبادت طلبیده‌شود و نیز به عبادت‌ها طلبیده‌شود و نام ریا به حکم عبادت، مخصوص است به طلب منزلت در دل‌ها به عبادت‌ها و اظهار آن. پس حدّ ریا نمودن طاعت خدای است بندگان را». (محمد غزالی، 1381: 620)

ریا و ریاکاران در قرآن مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. از جمله موارد ریا در قرآن، ریا در بخشش اموال (بقره: 264، نساء: 38) و ریا در عبادت (ماعون: 5 و 6، نساء: 142) است.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»: منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آن‌که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند. (نساء: 142)

در نظر صائب، ریاکار هیچ امیدی از طاعات خود نباید داشته باشد؛ چرا که مزد و پاداش خود را که همان قبول مردم است، یافته است. او همچنین، فرد را به طاعات پنهانی پند می‌دهد تا از شائبه ریا به دور بماند:



گردد قبول خلق، حجاب قبول حق پوشیده کن ز دیده مردم نماز را
(ج 1: 342)

نیست امیدم به جنت کز قبول مردمان مزد خود این جا ز طاعات ریایی یافتم
(ج 5: 2585)

(ج 2 ص 641) ج 2، ص 912 (ج 3، ص 1338) (ج 3، ص 1543) (ج 4، ص 1786) (ج 4، ص 2057) (ج 5، ص 2698) ج 1، ص: 10، 441 ج 2، ص: 974، 1062؛ ج 3، ص: 1338، 1355، 1397؛ ج 4، ص: 1610، 1706، 1745، 1993، 2025؛ ج 5، ص: 2352، 2382، 2604، 2713، 2866؛ ج 6، ص: 2948، 3204، 3333.

خودنمایی و تزویر آفت‌های بسیار به دنبال دارد از این روی صائب فرد را از آن برحذر می‌دارد:

فساد طاعت بی‌پرده افزون است از عصیان نهران کن چون گناه از چشم مردم طاعت خود را
(ج: 181)

پوش از خودنمایی چشم اگر آسودگی خواهی که زیر پاست آتش‌های عالم خودنمایی را
(ج 1: 224)

2-10- سخن چینی

سخن چینی در عربی «نمّامی» است. «نمیم» و «نمیمه» اسم «نم» است که در قرآن تنها یک‌بار آمده است. (ر. ک: سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ذیل «نم»). جرجانی نمّام را به کسی می‌گوید که «با مردم صحبت کرده و مطالب ناپسند و کشف‌نکردنی ایشان را کشف و پخش می‌کند». (جرجانی، 1360: 147). غزالی گوید: «حقیقت سخن-چینی افشای سر و هتک ستر است از چیزی که کشف آن مکروه باشد». (غزالی، 1381: 318). سخن‌چینی از اخلاق رذیله‌ای است که انسان را از خدا دور می‌سازد. قرآن در آیاتی، به نکوهش سخن‌چین و سخن‌چینی می‌پردازد و دستور می‌دهد که اگر فاسقی خبری آرد، ابتدا در درستی یا نادرستی آن تحقیق کنید. (حجرات: 6)



«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک، و ارسسی کنید؛ مبدا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید. (حجرات: 6)

صائب سخن چینی را از صفات ناپسندی می‌داند که عواقب آن دامنگیر سخن-چین می‌شود و برایش جز پشیمانی نتیجه‌ای ندارد. از این رو، از انسان می‌خواهد که هر سخنی را نشنود و همنشینی با سخن‌چین را اختیار نکنند. وی در این رهگذر از صنایعی همچون حسن تعلیل، تلمیح، تشبیه، کنایه و تناسب کمک می‌گیرد:

جز پشیمانی سخن‌چینی ندارد حاصلی حلقه بیرون در کن در مجالس گوش را (ج 1: 41)

سخن‌چین می‌کند تاریک، عیش صاف‌طبعان را مده در خلوت آینه ره زنهار طوطی را (ج 1: 219)

حرف مردم ز بد و نیک نیارم به زبان جای رحم است بر آن خصم که غمّاز من است (ج 2: 747)

2-11- ظلم

ظلم در لغت به معنی انجام کار بی‌جا و تعدی از حد وسط است و به گفته ملا مهدی نراقی، ظلم در این معنا جامع همه رذایل است. وی در معنای دیگر ظلم می‌گوید «عبارت است از ضرر و اذیت رسانیدن به غیر، از کشتن و یا زدن یا دشنام و فحش دادن یا غیبت او کردن یا مال او را به غیر حق تصرف کردن و گرفتن یا غیر این‌ها از کردار یا گفتاری که باعث اذیت غیر باشد» (مجتبوی، 1366، ج 2: 225). ظلم در قرآن به معنی ستم، شرک و دریغ داشتن به کار رفته است و مشتقات این واژه در قرآن بسیار است. این‌که خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند (بقره: 258) و ستمکاران رستگار نمی‌شوند (یوسف: 23، انعام: 21) و برای ایشان عذاب دردناکی است (شوری: 42) از جمله مواردی است که قرآن به آن‌ها اشاره کرده است.



در کلام صائب، ظلم به معنی ستم آمده است که بیشتر در حق فرزند مظلوم و ضعیف انجام می‌گیرد، تحقیر و خوار کردن دیگران و ضرر مالی رساندن از جمله موارد ظلمی است که صائب به آن‌ها اشاره کرده‌است. صائب همچنین اثرات آه مظلوم را بیان می‌کند و ظالم را از ظلم برحذر می‌دارد چرا که مکافات عمل پیوسته همراه آدمی است. اثرات منفی ظلم اگر هم به ظالم نرسد به فرزندان او خواهد رسید.

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در [روی] زمین به ناحق سر برمی‌دارند آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت (شوری: 42)

«آه مظلوم، ناله مظلوم، آه ضعیف» از ترکیباتی است که صائب استفاده کرده است و به ظالم هشدار می‌دهد که آه مظلوم، چون خدنگی است که در برابر کمان ستمگران فرو می‌آید یا نسیمی است که به آسانی، تاج سلطانی را در هم می‌افکند و ناله مظلوم در نهایت، ظالم را گرفتار می‌کند:

ناله مظلوم در ظالم سرایت می‌کند زین سبب در خانه زنجیر، دایم شیون است (ج: 2: 535)

چنان‌که می‌دانیم، مکافات هر عمل سوئی پیوسته همراه انسان است و انسان بدکار نیز کشته خویش را درو می‌کند. اثرات ظلم و ستم گریبان خود ظالم را هم خواهد گرفت.

«... وَ إِنِ اسْتَأْتَمُّ فَلَهَا...»... و اگر بدی کنید به خود [ید نموده‌اید]... (اسراء: 7)

صائب بر آن است که ظلم هر چند اندک باشد، نتایج سوء آن جهانی را نیز به آتش می‌کشاند. قساوت و سیاهی دل، نداشتن خواب آسایش و خواری از جمله آثار ظلم است که به ظالم می‌رسد. در نهایت، خانه ظلم ویران می‌شود و دود آن به فرزندان ستمگر می‌رسد. صائب برای پروردن این مضمون از ارسال المثل، تشبیه، کنایه و... کمک می‌گیرد:

ستم مکن به ضعیفان که شد تبسم برق بدل به ناله جانسوز در نیستان‌ها
(ج 1: 326)

ظالم به ظلم خویش گرفتار می‌شود از پیچ و تاب نیست رهایی کمند را
(ج 1: 338)

بر ضعیفان ظلم کردن، ظلم بر خود کردن است غله هم بی‌بال و پر شد تا خس و خاشاک سوخت
(ج 2: 470)

2-12- عیب‌جویی

عیب‌جویی یکی از اخلاق رذیله است که قرآن مؤمنان را از آن نهی کرده-
است. در آیات 12، سوره «حجرات»؛ 11 سوره «قلم» و 1 سوره «همزه» به این مسأله
اشاره شده است. امام علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ». هر کس از پی رود و تفحص کند عیب‌های نهایی مردم را، محروم
گرداند خدا او را از دوستی دل‌ها. (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و
دررالکلم، ج 5: 371)

«وَلَا تَطْعُ كُلَّ خَلَافٍ مَهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ». و از هر قسم خورنده فرو
مایه‌ای فرمان مبر. [که] عیب‌جوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد (قلم: 10-11)
«وَيَلُّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمَزَةً»: وای بر هر بدگوی عیبجویی (همزه: 1)

«... وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ
مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: ... و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب-
های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد
آنان خود ستمکارند. (حجرات: 11)

صائب عیب‌جویی را از صفات ناپسند می‌داند و افراد را از آن برحذر می-
دارد. وی در بیتی، عیب‌پوشی را لباس عافیت معرفی می‌کند و عریانی را نتیجه
عیب‌جویی می‌داند و مخاطب را به چشم‌پوشی از عیوب افراد دعوت می‌کند.



هر که بر عیب کسان پرده نپوشد «صائب» هست صد جامه اگر بر بدنش، عریان است
(ج 2: 739)

ج 1، ص: 208، 364، 398؛ ج 2، ص: 530، 947، 1015، 1135؛ ج 3، ص: 1215، 1396؛ ج 4، ص: 1640، 1589، 1690، 1722؛ ج 5، ص: 2270، 2355، 2615؛ ج 6، ص: 2950، 3037

از جمله مباحثی که در حاشیه عیب‌جویی پیش می‌آید غفلت شخص عیب‌جو از عیوب نفس خویش است. این مطلب در احادیث متعدّد و امثال و حکمت‌های پرشماری ذکر شده‌است و صائب نیز توجّه خاصی بدان دارد. در نظر صائب، پی بردن به عیب خود بزرگترین عیب است. جهل و غفلت بر عیب خود منشأ عیب-جویی دیگران است. اگر فرد به عیب خود آگاه باشد و در تلاش برای اصلاح آن قدم بردارد فرصتی دیگر برای او نمی‌ماند تا بخواهد به عیب دیگران پردازد. این قسمت از ابیات صائب، کلام امام علی (ع) را به یاد می‌آورد که می‌فرمایند: «مَنْ أَبْصَرَ نَفْسِهِ لَمْ يَعْيبْ أَحَدًا» یعنی هر که بینا شود به عیب نفس خود عیب نکند احدی را. (تمیمی، 1373 ج 5: 283) و نیز: «مَنْ أَشَدَّ عُيُوبِ الْمَرْءِ أَنْ تَخْفَى عَلَيْهِ عُيُوبُهُ» یعنی از سخت-ترین عیب‌های مرد آن است که پنهان باشد بر او عیب‌های او. (همان، ج 6: 18).

هر که بر عیب کسان دارد نظر از عیب خویش گر سراپا چشم باشد، کور می‌دانیم ما
(ج 1: 146)

عیبی به عیب خود نرسیدن نمی‌رسد گر ثقل خود ثقیل بداند ثقیل نیست
(ج 2: 1011)

2-13- غفلت

غفلت به معنی غافل بودن و بی‌خبری است. ملّا مهدی نراقی گوید: «غفلت عبارت است از سستی و ضعف نفس از توجه و التفات به هدف و مقصود خود، خواه آن هدف و غرض زودرس باشد یا دیررس». (مجتبوی، 1366، ج 3: 137) غفلت در اصطلاح عرفان، غافل بودن دل است از حقیقت.

یاد پروردگار باید در سر تا سر زندگی انسان، ساری و جاری باشد. اما انسان در گیر و دار زندگی و در کشاکش گردون، از خداوند غافل شده است.

آیه: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»: و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش (اعراف: 205)

صائب در ابیاتی به غفلت از آیات حق، غفلت از پروردگار و غفلت از آخرت، اشاره کرده است. در این زمینه، صائب پند و اندرز می‌دهد که روزگار را به غفلت نگذرانید و لحظه‌ای از یاد پروردگار غافل نباشید:

از خدا در عهد پیری یک زمان غافل مباش از نشان، زنهار در بحر کمان غافل مباش
(ج 5: 2353)

ما ز سیر و دور گردون از خدا غافل شدیم ما ز آب گردش این آسیا غافل شدیم
(ج 5: 2648)

آیات و نشانه‌های پروردگار، برای تنبیه و آگاهی است. اما بسیاری کسان که بی‌توجه، از آن عبور می‌کنند و نمی‌اندیشند.

آیه: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»: کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند. (یونس: 7)

صائب در ابیاتی، به جلوه بهار و آیات پروردگار اشاره می‌کند و می‌فرماید: کسی که پرده غفلت را برداشته باشد از آیات حق پند می‌گیرد. در این جا به برخی از ابیات در این مضمون اشاره می‌شود:

مده به چشم و دل خویش راه، غفلت را به خلوت لحد انداز خواب راحت را
(ج 1: 290)

چون شکوفه پنبه غفلت برون آور ز گوش تا شوی صاحب ثمر از لطف پیغام بهار
برخی آن‌چنان به امور دنیایی مشغول‌اند که آخرت را از یاد برده‌اند و برای آن تلاشی نمی‌کنند و این سبب فوت فرصت‌ها و گذران زندگی به لهو و لعب و بیهودگی می‌شود و از امور ناپسندی است.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنْ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»: از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آن‌که از آخرت غافلند. (روم: 7)



پیش از این در فکر زاد آخرت بودند خلق هیچ کس اندیشه آب و غم نانی نداشت
(ج 2: 670)

غفلت از گذرا بودن جوانی از مواردی است که در ابیات صائب در ضمن بحث
از غفلت دیده می شود.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»: [آنان]
کسانی اند که کوشششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار
خوب انجام می دهند. (کهف: 104)

این معنی نیز در ابیات صائب در ضمن بحث از غفلت دیده می شود:
مکن به لُهو و لعب صرف نوجوانی خویش به خاک شوره مریز آب زندگانی خویش
(ج 5: 2426)

2-14- غیبت

غیبت به معنی بدگویی کردن در غیاب دیگران، یکی از اخلاق رذیله و از
گناهان کبیره است. ملأ مهدی نراقی گوید: «غیبت آن است که چیزی نسبت به
کسی گفته شود که اگر به گوش وی برسد خوشش نیاید؛ خواه آن گفته راجع به
نقص در بدن او یا در اخلاق یا در اقوال و یا در افعال مربوط به دین یا دنیای او
باشد بلکه اگر مربوط به نقصی در لباس یا خانه یا مرکب وی باشد» (مجتبوی،
1366، ج 2: 390).

خداوند در قرآن مؤمنان را از غیبت باز می دارد و غیبت کنندگان را، مورد
نکوهش قرار می دهد.

آیه: «... وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أ يُجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ»: ... و بعضی از شما غیبت بعضی
نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد از آن کراهت
دارید [پس] از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است. (حجرات: 12)

غیبت در کلام صائب به معنی بدگویی مردم آمده است. در این مضمون، صائب

اشاره مستقیم به مردارخواری شخص غیبت‌کننده دارد که در آیه 49 سوره حجرات آمده است:

بود غیبت خلق، مردار خواری پیرداز از این لقمه کام و زبان را
(ج 1: 411)

مسواک صائب، پاک کردن دهان از غیبت خلق است و گر نه همین مسواک،
کلید در دوزخ می‌گردد:

کسی که پاک نسازد دهن ز غیبت خلق همان کلید در دوزخ است مسواکش
(ج 5: 2416)

2- 15- فسق

فسق در لغت عدم اطاعت فرمان پروردگار است. راغب می‌گوید: «فسق در اصل لغت به معنی برهنه شدن و از پوست در آمدن خرما است (ابو القاسم الحسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن: 387) مولی مهدی نراقی فسق را «بیرون رفتن از طاعت مبدأ حقیقی و عبادت او» می‌داند. (مجتبوی، 1366، ج 3: 389) بنابراین، کافر را بدان سبب که از شرع خارج شده و گنهکار را چون به نسبت گناه از شرع و حق کنار رفته است، فاسق گویند (قرشی، 1375، ذیل «فسق»). فسق در قرآن به معانی گوناگون به کار رفته است. نافرمانی کردن و خروج از طاعت و ارتکاب گناه از جمله این معانی‌اند.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَكَوْا أُمَّةً أَمِنَ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً، برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند و [لی] بیشترشان نافرمان‌اند. (آل عمران):

(110)



- آفت زهد ریایی بیشتر باشد ز فسق می توان کردن حذر از چاه تا خس پوش نیست
(ج 2: 641)
- مهر زن بر لب ز اظهار صلاحیت، که نیست شاهدی بر فسق گویاتر ز اظهار صلاح
(ج 2: 1119)
- فسق پیش من ز طاعات ریایی بهترست استخوان صد پیرهن باشد به از مغز حرام
(ج 5: 2547)

2-16- کلام باطل

سخن بیهوده گفتن یعنی تکلم درباره چیزی که نه فایده دنیوی دارد و نه سود اخروی. ملّا مهدی نراقی پرگویی و هرزه‌گویی را اعمّ از آن می‌داند؛ وی همچنین می‌گوید: «سخنان بی‌فایده گفتن مذموم است، اگر چه گناه و حرام نباشد. راز مذموم بودن آن این است که موجب تباه شدن وقت و مانع فکر و ذکر می‌گردد». (مجتبوی، 1366، ج 3: 245).

قول منحرف از حق و قول باطل اعم از آن که دروغ باشد یا غیر آن در قرآن با تعبیر «لفظ زور» آمده است هر چند «زور» به معنی «کذب» است. سخن باطل در قرآن در ردیف بت و بت‌پرستی آمده است. (قرشی، 1375، ذیل «زور»).

«...وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»... و از گفتار باطل اجتناب ورزید. (حج: 30)

«...وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»... و سخنی [بیجا و] درست گویند. (نساء: 9)

صائب با تعبیرهایی نظیر پوچ‌گویی، گفتار باطل و هرزه‌گویی از این صفت یاد کرده و اغلب مخاطبان را به خاموشی فراخوانده است:

سخن پوچ همان به که نیاید بر لب چه کمال از کف بی مغز بود ساحل را؟
(ج 1: 251)

بر حیات پوچ‌گویان نیست صائب اعتماد می‌دهد بر باد سر، مرغی که بی‌هنگام شد
(ج 3: 1192)

غفلت، بود نتیجه گفتارهای پوچ افسانه عاقبت به شکرخواب می‌کشد
(ج 4: 1978)

گاهی نیز صائب برای تحذیر از کلام باطل، از اوصافی نظیر ناسنجیده و بی‌جا بهره می‌جوید:

چون خروس بی‌محل، بر تیغ می‌مالد گلو هر که در بزم بزرگان حرف بی‌جا می‌زند
(ج 3: 1228)

بر زبان حرف نسنجیده می‌اور «صائب» اگر از مردم سنجیده نشانی داری
(ج 6: 3323)

2-18- گفتار بی‌کردار

تعارض گفتار و کردار از اخلاق ناپسندی است که مورد نکوهش قرآن قرار گرفته است.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ»: آیا

مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید با این‌که شما کتاب [خدا] را می‌خوانید؟ آیا [هیچ] نمی‌اندیشید؟ (بقره: 44)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا

تَفْعَلُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید. (صف: 2-3)



سعی در کردار بی‌گفتار مردم می‌کند رزق ما «صائب» به جز گفتار بی‌کردار نیست
(ج 2: 632)

گر به گفتار توان رتبه‌کردار گرفت «صائب» از خوش‌سخنان خامه من در پیش است
(ج 2: 732)

2-19- نفاق

نفاق به معنای دو رویی است. جرجانی گوید: «نفاق عبارت است از اظهار ایمان در زبان و پنهان‌نمودن کفر در دل» (جرجانی: 145). برای نفاق معنای وسیعی است که «هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل» را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 1: 100).

کسی را که به نفاق متّصف است، «منافق» گویند. خداوند در آیات متعدّدی به منافقان و نفاق اشاره کرده‌است.

«مَدْبُذِبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»: میان آن [دو گروه] دو دلدند نه با اینان‌اند و نه با آنان و هر که را خدا گمراه کند هرگز راهی برای [نجات] او نخواهی یافت. (نساء: 143)

نفاق در نظر صائب گناه نابخشودنی است. در ابیات زیر رواج نفاق در جامعه عصر شاعر به تصویر کشیده شده‌است:

از نفاق خصم پنهان می‌کشم «صائب»، ملال ورنه دارم دوست آن‌کس را که پیدا دشمن است
(ج 2: 548)

گرد نفاق، روی زمین را گرفته‌است در هیچ دل، صفای محبت نمانده‌است
(ج 2: 974)

نتیجه

از مجموع آنچه بیان شد، دریافت می‌شود که شعر صائب مجموعه‌ای از معارف بشری است. اگرچه مضمون‌پردازی‌ها و نازک‌اندیشی‌ها گاه شعر او را دشوار می‌سازد، لطایف حکمی و تعالیم اخلاقی به شعرش بها می‌بخشد. پیوند شاعر با قرآن کریم و بهره‌جویی او از مضامین قرآنی، شعر او را به شعر اولیا کاملاً نزدیک کرده است.

نکته پایانی این است که صائب را نمی‌توان مصلح مذهبی دانست، اما باید پذیرفت که در بسیاری از مواقع در نقش آمر به معروف و ناهی از منکر ظاهر می‌شود.

منابع

1. بروجردی، سید ابراهیم، 1366، تفسیر جامع، تهران: کتابخانه صدر.
2. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، 1373، غررالحکم و دررالحکم، تصحیح جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
3. جرجانی، میر سید شریف، 1360، التّعریفات، ترجمه‌ی عمران علی‌زاده، تهران: انتشارات وفا.
4. خرمشاهی، بهاء الدین، 1377، دانش‌نامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: انتشارات دوستان و ناهید.
5. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، 1380، المفردات فی غرایب القرآن، مصر: مطبعه المیمیه، چاپ نهم.
6. سجادی، جعفر، 1379، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: انتشارات کومش، چاپ چهارم.
7. صائب تبریزی، محمد علی، 1365، دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
8. طباطبایی، سید محمد حسین، 1363، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
9. طبرسی، ابوالفضل بن حسن، 1380، مجمع‌البیان، ترجمه علی کرمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
10. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، 1381، احیا علوم الدین، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
11.، 1364، کیمیای سعادت، به کوشش خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
12. فیض کاشانی، ملامحسن، 1374، زادالمسالک یا توشه‌ی سالکان، تهران: پیام آزادی.
13. قرشی، سید علی اکبر، 1375، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم.
14. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، 1385، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با توضیحات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
15. کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، 1368، اصول کافی، تهران مؤسسه العامیه للخدمات الاسلامیه، چاپ پنجم.
16. مجتبیوی، سید جلال الدین، 1366، علم اخلاق اسلامی، ترجمه جامع السعادات نراقی، تهران: انتشارات حکمت.
17. محمدی ری شهری، محمد، 1362، میزان الحکمه، قم: مکتب الاعلام الاسلامیه.
18. مکارم شیرازی، ناصر، 1374، پیام قرآن (ترجمه‌ی تفسیر نمونه) قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ چهارم.
19. مهدوی کتی، محمدرضا، 1378، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هشتم.
20. نراقی، احمد، بی تا، معراج السعاده، تهران: جاویدان.